

علوم قرآنی ۸ شامل: شخصیت‌های قرآنی، فرشتگان، اعجاز قرآن، اعراب قرآن، آیات محکم و متشابه، بلاغت، تأویل

شخصیت های قرآنی

زنان مطرح شده در قرآن

شخصیت های ستوده شده در قرآن

شخصیت‌های شان نزول آیات قرآن

شخصیت‌های منفی در قرآن

فرشتگان

پادشاهان در قرآن

پیامبران

زنان مطرح شده در قرآن

آسیه

بلقیس

حضرت حوا

حضرت مریم علیها السلام

دختران حضرت شعیب

زلیخا

ساره

مادر حضرت مریم

مادر حضرت موسی

هاجر

همسر حضرت زکریا علیه السلام

رده: شخصیت های ستوده شده در قرآن

آسیه

آصف بن برخیا

حبیب نجار

حضرت مریم علیهاالسلام

ذوالقرنین

شخصیت های ستوده شده در قرآن

طالوت

لقمان

مؤمن آل فرعون

طعیمه بن عدی

طلحة بن عبیدالله

عاص بن وائل

عُلبه بن زید

عکرمه بن ابی جهل

غطفان

فضه خدمتکار حضرت زهرا

فحاص بن عاذورا

قبیله ثقیف

رده: شخصیت‌های منفی در قرآن

آزر

ابلیس

ابولهب بن عبدالمطلب

اصحاب شمال

ام جميل

بلعم باعورا

جالوت

شداد

شيطان

فرعون

نمرود

هامان

رده: فرشتگان

اسرافیل

جبرئیل

عزرائیل

فطرس

میکائیل

رده: پادشاهان در قرآن

حضرت سلیمان علیه السلام

فرعون

نمرود

رده: پیامبران

پيامبران اولوالعزم

اسباط

اسرائيل

اسماعيل صادق الوعد عليه السلام

انبياء بنى اسرائيل

إرميا

إرهاص

جرجيس

حقوق

حضرت آدم عليه السلام

حضرت ابراهيم عليه السلام

حضرت ادريس عليه السلام

حضرت اسحاق عليه السلام

حضرت اسماعيل عليه السلام

حضرت الياس عليه السلام

حضرت اليسع عليه السلام

حضرت ايوب عليه السلام

حضرت خضر عليه السلام

حضرت داوود عليه السلام

حضرت ذوالكفل عليه السلام

حضرت زكريا عليه السلام

حضرت سليمان عليه السلام

حضرت شعيا عليه السلام

حضرت شعيب عليه السلام

حضرت صالح عليه السلام

حضرت عزيز عليه السلام

حضرت عيسى عليه السلام

حضرت لوط عليه السلام

حضرت موسى عليه السلام

حضرت نوح عليه السلام

حضرت هارون عليه السلام

حضرت هود عليه السلام

حضرت يحيى عليه السلام

حضرت يعقوب عليه السلام

حضرت يوسف عليه السلام

حضرت يونس عليه السلام

شمعون

يوشع بن نون

پیامبر اسلام

پیامبران اولوالعزم

شخصیت های ستوده شده در قرآن

در قرآن کریم علاوه بر انبیاء، افراد دیگری نیز مورد ستایش قرار گرفته اند، از جمله:

لقمان

عمران

حضرت مريم

آسيه

هابيل

بنيامين

آصف بن برخيا

حواريون

اصحاب كهف

ذوالقرنين

طالوت

مؤمن آل فرعون

صاحب یاسین

ساحران بنی اسرائیل

اصحاب اخدود

شخصیت های منفی در قرآن

شخصیت های منفی در قرآن ابلیس، قارون، جالوت، آزر، قابیل، زن حضرت نوح، زن حضرت لوط، برصیصا، فرعون، ابولهب، تبع، شداد، همسر ابولهب، نمرود، بلعم باعورا، هامان

فرشتگان

ملائکه (فرشتگان) موجوداتی صاحب عقل و شعور هستند و وظایف گوناگونی بر عهده دارند. قرآن کریم تنها از دو فرشته نام برده است: جبرئیل و میکائیل. ایمان به وجود فرشتگان از واجبات دینی است و در ردیف ایمان به خدا و پیامبران و کتب آسمانی جای دارد. اثبات وجود فرشتگان نیز از راه نقل (حدیث) و ایمان به غیب امکان پذیر است.

خصوصیات فرشتگان

موجوداتی شریف و باکرامت‌اند که همواره در تسبیح و تقدیس پروردگارند.

فرشتگان از عقل و شعور برخوردارند و بندگان گرامی خداوند هستند.

وظیفه فرشتگان - پس از عبادت - وساطت میان پروردگار و جهان هستی است. آنان فرمان خداوند درباره جهان را جاری می‌کنند.

فرشتگان اراده‌ای مستقل از خداوند ندارند و هیچگاه گناه نمی‌کنند.

وظایف فرشتگان

از برخی آیات قرآن می‌توان وظایف عمومی فرشتگان را باز یافت. برخی از آنها عبارت‌اند از:

واسطه نزول وحی به انسان، و واسطه قبض روح انسان.

مراقب اعمال بندگان، حافظ انسان در برابر حوادث ناگوار و بلا یابو حامل عرش الهی و شفیع گناهکاران.

همچنین، فرشتگان می‌توانند به صورت آدمیان در آیند و مؤمنان را در پیشامدها سخت مانند جنگ‌ها یاری دهند.

گروهی از آنان به تدبیر امور جهان مشغول‌اند و گروهی نیز مأمور عذاب اقوام سرکش‌اند.

فرشتگان مقرب

مقام و منزلت فرشتگان، مختلف است و مرتبه‌های متفاوتی دارند. فرشتگان مقامی والا در پیشگاه الهی دارند و از همین رو در برخی ادعیه امامان علیهم السلام، آنها بسیار گرامی داشته شده‌اند؛ چنان که امام سجاد علیه السلام در دعاهای خویش، نخست بر فرشتگان مقربی مانند اسرافیل، میکائیل، جبرئیل و نیز فرشتگان دیگر درود فرستاده است. فرشتگانی که از بقیه از نظر درجاتشان به خدا نزدیک‌ترند، مقرب نامیده می‌شوند. چهار فرشته مقرب در اسلام عبارت‌اند از:

جبرئیل (فرشته وحی) مسوول عالم ذر؛ القاب: روح الامین (۱۹۳ شعرا) - روح القدس (۹۱ بقره) - شدیدالقوی (۵ نجم) - ذو مرّه (۶ نجم) - رسول کریم (۲۱-۱۹ تکویر). او یکی از چهار فرشته مقرب ادیان ابراهیمی است و رابط میان خداوند و پیامبران. اگر آیه ۱۰۲ سوره نحل و ۹۷ سوره بقره را کنار هم نهیم و آنها را با یکدیگر تطبیق دهیم، درخواستیم یافت که جبرئیل همان «روح القدس» است. جبرئیل همان فرشته‌ای است که حضرت ابراهیم علیه السلام را از آتش نمرودیان رهانید و فرعونیان را در نیل غرق کرد و بشارت حضرت یحیی علیه السلام را به حضرت زکریا و ولادت حضرت عیسی علیه السلام را به مریم سلام الله علیها رسانید. جایگاه این فرشته مقرب الهی در آیین اسلام نیز بسیار والا است و همان فرشته‌ای است که قرآن کریم را بر پیامبر اسلام صلی الله و علیه و آله نازل کرد و طریقه عبادت را بدو آموخت و در غزوه بدر با هزار فرشته دیگر پیامبر صلی الله و علیه و آله را یاری داد و در معراج، همسفر و راهنمایش بود. از برخی آیات قرآن برمی‌آید که جبرئیل بر غیر پیامبران نیز نازل شده است؛ اما نزول وحی بدست جبرئیل تنها ویژه پیامبران بوده و برای غیر پیامبران پیام‌هایی دیگر آورده است.

میکائیل (فرشته روزی) مسوولدنیا (۹۲ بقره)

عزرائیل (فرشته مرگ) مسوول عالم برزخ؛ القاب: ملک الموت (۱۱ سجده)

اسرافیل (فرشته صور) مسوول رستاخیز؛ القاب: نافخ در صور و ناقر در ناقور (۴۱ ق).

روح اعظم: در فرهنگ اسلامی، یکی از ملائک مقرب الهی، روح اعظم است. این کلمه در قرآن نیامده است. در این که آیا روح اعظم، همان جبرئیل است یا نه اختلاف نظر وجود دارد. ملاصدرا او را «عقل اول» یا «ملک مقرب» خوانده است که مشتمل بر فرشتگان کثیر می‌شود. این فرشتگان، جملگی جنود پرودگارنداهل عرفان او را از حیث ربوبیت، مظهر ذات الهی می‌دانند که در انسان کامل یا «حقیقت محمدیه» تجلی یافته است. برخی دیگر او را همان جبرئیل دانسته‌اند.

اعجاز قرآن

معجزه انجام کاری است که دیگران از انجام و یا هم آوردی با آن عاجز باشند. قرآن معجزه پیامبر اسلام و سند نبوت اوست. قرآن خود با مبارزه طلبی ای که در آیاتی از خود نموده و بی پاسخ ماندن ندایش، اثبات نموده است که کسی را یارای هم‌آوردی با آن نیست.

تعریف اعجاز

اعجاز از ریشه «عجز» (ناتوانی) به معنای ناتوان ساختن می‌باشد ناتوان ساختن بر دو گونه است: یکی آن که توانایی کسی قهرا از وی سلب شود و او به عجز درآید، مثلا اگر شخصی قدرت مالی یا مقامی دارد، آن مال یا مقام از او با زور گرفته شود و او به خاک مذلت بنشیند.

دیگر آن که کاری انجام گیرد که دیگران از انجام و یا هم آوردی با آن عاجز باشند، بدون آن که درباره آنان هیچ گونه اقدام منفی به عمل آمده باشد، مثلا ممکن است کسی در کسب کمالات روحی و معنوی به اندازه‌ای پیش رفت کند که دست دیگران بدو نرسد و از روی عجز دست فرونهند در مثل گویند: «فلان اخرس اعداء، فلانی زبان دشمنان خود را بند آورد» مقصود آن است که آن اندازه آراسته به کمالات گردیده و کاستی‌ها را از خود دور ساخته که جایی برای رخنه عیب جویمان باقی نگذارده است.

اعجاز قرآن از نوع دوم است، یعنی در بلاغت، فصاحت، استواری گفتار، رسابودن بیان، نوآوری های فراوان در زمینه معارف و احکام و دیگر ویژگی‌ها، آن اندازه اوج گرفته که دور از دسترس بشریت قرار گرفته است از این جهت قرآن را «معجزه جاوید» گویند این حالت برای قرآن، همیشگی و ثابت است، چرا که این کتاب بزرگ قدر، سند شریعت جاوید اسلام است.

پیشینه بحث

رساله «اعجاز قرآن» از دیر زمان مورد بحث و نظر دانشمندان بوده است شاید اولین کسی که در این زمینه بحث کرده و مساله را به صورت کتاب یا یک رساله درآورده طبق گفته ابن ندیم [۱] محمد بن زید واسطی (متوفی ۳۰۷) است وی از بزرگان اهل کلام می‌باشد و کتاب‌هایی در این زمینه به نام «الامامة» و «اعجاز القرآن فی نظمه و تالیفه» نگاشته است.

برخی پیش از او، ابو عبیده معمر بن المثنی (متوفی ۲۰۹) را یاد می‌کنند، او کتابی در دو مجلد درباره اعجاز قرآن نوشته است همچنین ابو عبید قاسم بن سلام (متوفی ۲۲۴) کتابی در اعجاز قرآن دارد اما این نوشته‌ها اکنون در دست نیست.

قدیمی‌ترین اثری که در این زمینه در دست است، رساله «بیان اعجاز القرآن» نوشته ابوسلیمان حمد بن محمد بن ابراهیم خطابی بستی (متوفی ۳۸۸) است این اثر ضمن مجموعه‌ای با عنوان «ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن» اخیراً به چاپ رسیده است. مؤلف این رساله، رساله اعجاز القرآن را از بعد «بیانی» با شیوه‌ای جالب مطرح ساخته و درباره انتخاب واژه‌ها در قرآن و نکته‌سنجی‌ها متناسب و هم‌آهنگ سخن گفته و برجستگی قرآن را در این انتخاب و چینش شگفت‌آور کاملاً آشکار ساخته و به خوبی از عهده آن برآمده است.

دو رساله دیگر این مجموعه یکی تالیف ابوالحسن علی بن عیسی رمانی (متوفی ۳۸۶) از بزرگان اهل کلام و اندیشمندان جهان اسلام است نوشته‌های او در زمینه‌های قرآنی بسیار ارزشمند و مورد عنایت شیخ الطائفه

ابوجعفر طوسی در تفسیر گرانقدرش «التبیان» قرار گرفته است. دیگری رساله «شافیه» نوشته شیخ عبدالقاهر جرجانی (متوفی ۴۷۱) است جرجانی پایه‌گذار علوم بلاغت، به صورت علم مدون می‌باشد این شخصیت بزرگ جهان علم و ادب، سه نوشته ارجمند در این زمینه برای همیشه به یادگار گذارده است:

اسرارالبلاغه، دلایل الاعجاز و آخرین آن‌ها رساله «شافیه» است رساله شافیه خلاصه و چکیده مباحث دو کتاب پیش را که به مثابه مقدمه برای وصول به اعجاز می‌باشد به گونه‌ای موجز و فشرده عرضه کرده است وی خدمتی شایسته به عالم ادب در راه رسیدن به اعجاز قرآن انجام داده است.

ابوبکر باقلانی (متوفی ۴۰۳) و امام فخر رازی (متوفی ۶۰۶)، و کمال الدین زملکانی (متوفی ۶۵۱) هر یک کتابی مبسوط در این زمینه نوشته و مساله اعجاز قرآن را به گونه تفصیلی مورد بحث قرار داده‌اند. جلال الدین سیوطی (متوفی ۹۱۰) نیز به طور گسترده کتابی در سه مجلد ضخیم با عنوان «معتزک الاقران فی اعجاز القرآن» به رشته تحریر درآورده است.

اخیرا کتاب‌ها و رساله‌های فراوانی در زمینه اعجاز قرآن نوشته شده که مشهورترین آن‌ها عبارت‌اند از: «المعجزه الخالده» علامه سید هبه‌الدین شهرستانی، «اعجازالقرآن» استاد مصطفی صادق رافعی، «النباء العظیم» استاد عبدالله دراز، «اعجاز قرآن» علامه طباطبایی. به علاوه نوشته‌هایی نیز به عنوان مقدمه تفسیر نوشته‌اند مانند مقدمه تفسیر «آلاء الرحمن» شیخ محمدجواد بلاغی و «البیان» استاد آیت الله خویی. قرآن معجزه الهی

مبارزه طلبی قرآن

قرآن مجید برای اینکه نشان دهد معجزه و از نزد خداست و سخن محمد صلی الله علیه و آله نیست. در چند مورد با صدای بلند و رسا همگان را به آوردن شبیه آن دعوت نمود تا آنها که ادعا می‌کنند قرآن کلام بشر است فرصت اثبات ادعای خود را داشته باشند.

یکبار به آوردن مثل قرآن: «قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ، لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ، وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (سوره اسراء/آیه ۸۸)؛ بگو اگر انس و جن دست بدست هم دهند، که مثل این قرآن بیاورند، نمی‌توانند بیاورند، هر چند که مدد کار یکدیگر شوند

اما کسی در این مورد اقدامی انجام نداد.

پس از مدت کمی از این مرحله تنزل و به آوردن ده سوره به مانند سوره‌های قرآن اکتفا نمود: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ، وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ، إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (سوره هود/آیه ۱۳)؛ و یا آنکه میگویند: این قرآن افترا بی است که به خدا بسته، بگو اگر راست می‌گویید، غیر از خدا هر کس را که میخواهید دعوت کنید، و به کمک بطلبید، و شما هم ده سوره مثل آن بخدا افتراء ببندید.

و باز هم هیچ کس این کار را انجام نداد. باز هم تنزل کرد و آوردن تنها یک سوره از قرآن را پیشنهاد نمود و بدین گونه به تحدی و مبارزه خود ادامه داد: «وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (سوره بقره/آیه ۲۳) ولی پاسخ درخوری دریافت نمود.

برای عرب آن زمان که در فصاحت و بلاغت و در شعر و ادب، تخصص و بلکه یک نوع نبوغ داشت. بهترین و ساده‌ترین راه مبارزه با قرآن این بود که یکی از سوره‌های کوچک قرآن را بیاورد و جوابگوی تحدی و پیشنهاد رسول خدا صلی الله علیه و آله گردیده با بلاغت و فصاحت قرآن مجید، معارضه و مبارزه کند و ادعای وی را که رایج‌ترین عقاید و روشن‌ترین سنن و آداب آنان را می‌کوبید، محکوم نماید و از این طریق پیروزی خود را ثابت و نام خویش را در تاریخ ماندگار سازد و بر ارزش و موقعیت خویش بیفزاید و با این معارضه و مبارزه ساده، ملت عرب را از جنگ‌های کوبنده و صرف هزینه‌های سنگین و نثار خون‌های رنگین راحت و آسوده کند و از تحمل سختی‌ها و فشارها و ترک نمودن خانه‌ها و اوطانش، آسوده خاطر شود.

ولی عرب فصیح و بلیغ آن روز وقتی در برابر قرآن قرار گرفت و در فصاحت و بلاغت آیات قرآن دقت و تفکر کرد، هر چه زودتر به معجزه بودن آن اذعان نمود و به این حقیقت پی برد که مبارزه با قرآن با شکست قطعی

مواجه خواهد شد و جز تسلیم و سر فرود آوردن در برابر حق و اظهار عجز و ناتوانی در برابر قرآن چاره و راه دیگر ندارد.

روی همان اذعان و یقین بود که عده‌ای از آنان وحی بودن قرآن را پذیرفته، نبوت پیامبر اسلام را تصدیق نمودند و در برابر دعوت قرآن سر تسلیم فرود آورده، با تشریف به دین اسلام به سعادت ابدی نائل گردیدند ولی گروه دیگری راه عناد و لجاجت در پیش گرفته، مبارزه با شمشیر را بر مبارزه با سخن ترجیح دادند و به جای معارضه با بیان، معارضه با نیزه و سنان را انتخاب نمودند.

این آیات، آیاتی از مهجزه جاویدان قرآن است و این مبارزه طلبی تا به امروز نیز ادامه دارد، تا دامنه رستاخیز همچنان هم ادامه خواهد داشت و اکنون نیز آنها که با اسلام دشمنی می نمایند و منکر نبوت پیامبر خاتم هستند فرصت دارند که با پرداختن بهائی اندک از صرف هزینه های گزاف مبارزه با اسلام رهائی یابند اما روشن است که امروز نیز کسی توان آن را در خود نمی بیند و اگر هم کسی دست و پائی می زند تا کاری انجام دهد جز رسوائی برایش ثمری ندارد.

این عجز و درماندگی، خود بزرگ‌ترین دلیل و روشن‌ترین گواه بر وحی بودن قرآن می‌باشد و ثابت می‌کند که آوردن کتابی مثل قرآن از دایره قدرت بشر بیرون و از حد امکان او خارج است.

قرآن معجزه جاودان

تنها راه شناخت انبیاء معجزه می‌باشد و چون نبوت پیامبران گذشته به دوران معین و محدودی اختصاص داشت، دوران معجزه آنان نیز طبعا کوتاه و محدود و تنها برای مردم آن دوران بوده است...

ولی یک شریعت و نبوت جاودانی باید دارای یک معجزه جاوید نیز باشد زیرا معجزه اگر محدود و منحصر به یک زمان گردد، مردم ازمنه و اعصار آینده نمی‌توانند آن را با چشم خود درک نمایند و اخبار و نقل‌های متواتر نیز در اثر مرور زمان ممکن است، از بین برود و یا لااقل در اثر عوامل مختلف تردیدهایی به وجود آید...

به همین دلیل است که گفتیم: نبوت جاودانی، معجزه جاودانی می‌خواهد که همیشه دلیل بر صدق چنین نبوت گردد و خداوند قرآن مجید را به همین منظور نازل نموده است که معجزه جاوید برای نبوت جاودانه خاتم پیامبران باشد، همان طور که حجت و دلیل بر گذشتگان بود، بر آیندگان نیز گواه روشن و وسیله اتمام حجت گردد.

و از همه آنچه گفته شد، چنین بدست می‌آید که: اولاً قرآن بر تمام معجزاتی که پیامبران گذشته و همچنین بر دیگر معجزات خود پیامبر اسلام تفوق و برتری دارد، زیرا قرآن معجزه جاودانی است که اعجاز آن در طول قرن‌ها برای تمام مردم جهان خود را نشان داده، یکه‌تاز صحنه مبارزه و مسابقه کرده تا دامنه رستاخیز نیز بی‌رقیب و یکه‌تاز خواهد ماند.

و دیگر این که دوران شرایع و قوانین گذشته به پایان رسیده است، به دلیل این که معجزات آن شرایع که شاهد و گواه صدق آن‌ها بود، منقطع و زمان آن‌ها پایان رفته است.

وجوه اعجاز قرآن

یکی از آیاتی که بر عموم قرآن تحدی کرده، آیه: «قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ، لَيَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً» (سوره الاسراء/ آیه ۸۸) است که ترجمه اش گذشت، این آیه در مکه نازل شده و در عمومیت تحدی آن جای شک برای هیچ عاقلی نیست.

اگر تحدی های قرآن تنها در خصوص بلاغت و عظمت اسلوب آن بود، دیگر نباید از عرب تجاوز می‌کرد و تنها باید عرب را تحدی کند، که اهل زبان قرآنند، آن هم نه کردهای عرب که زبان شکسته‌ای دارند بلکه عرب های خالص جاهلیت و آنها که هم جاهلیت و هم اسلام را درک کرده‌اند، آن هم قبل از آن که زبانشان با زبان دیگر اختلاط پیدا کرده و فاسد شده باشد و حال آن که می‌بینیم سخنی از عرب آن هم با این قید و شرط ها بمیان

نیاورده و در عوض روی سخن بجن و انس کرده است، پس معلوم می شود معجزه بودنش تنها از نظر اسلوب کلام نیست.

و همچنین غیربلاغت و جزالت اسلوب، هیچ جهت دیگر قرآن به تنهایی مورد نظر نیست و نمیخواهد بفهماند تنها در فلان صفت معجزه است مثلا در این که مشتمل بر معارفی است حقیقی و اخلاق. فاضله و قوانین صالحه و اخبار غیبی و معارف دیگری که هنوز بشر نقاب از چهره آن بر نداشته معجزه است، چون هر یک از جهات را یک طائفه از جن و انس می فهمند، نه همه آنها پس این که بطور مطلق تحدی کرد، (یعنی فرمود: اگر شک دارید مثلش را بیاورید) و نفرمود کتابی فصیح مثل آن بیاورید و یا کتابی مشتمل بر چنین معارف بیاورید، می فهماند که قرآن از هر جهتی که ممکن است مورد برتری قرار گیرد برتر است، نه یک جهت و دو جهت.

بنابراین قرآن کریم هم معجزیست در بلاغت، برای بلیغ ترین بلغاء و هم آیتی است فصیح، برای فصیح ترین فصحاء و هم خارق العاده ایست برای حکماء در حکمتش و هم سرشارترین گنجینه علمی است معجزه آسا برای علماء و هم اجتماعی ترین قانونی است معجزه آسا برای قانون، و سیاستی است بدیع و بی سابقه برای سیاستمداران و حکومتی است معجزه برای حکام و خلاصه معجزه ایست برای همه عالمیان در حقایقی که راهی برای کشف آن ندارند، مانند امور غیبی و اختلاف در حکم و علم و بیان.

از اینجا روشن می شود که قرآن کریم دعوی اعجاز، از هر جهت برای خود می کند، آنهم اعجاز برای تمامی افراد جن و انس، چه عوام و چه خواص، چه عالم و چه جاهل، چه مرد و چه زن، چه فاضل متبحر و چه مفضل.

اینک به برخی از جنبه های اعجاز قرآن کریم اشاره می شود:

اعجاز قرآن از نظر معارف عقلی و فلسفی

قرآن مجید این مطلب را در آیات متعدد و به صراحت بیان می‌کند که محمد اُمّی و درس نخوانده است... ولی با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله درس نخوانده، سوادِ یاد نگرفته بود کتابی آورد که مالا مال از معارف عقلی و دقایق علمی و فلسفی است... و این خود از بزرگ‌ترین جنبه‌های اعجاز قرآن مجید است.

اعجاز در هماهنگی قرآن

دومین جنبه اعجاز قرآن هماهنگی کامل و نظم و انسجام حاکم در آیات قرآن است، یعنی کوچک‌ترین اختلاف و تناقضی در میان آیات و مفاهیم آن وجود ندارد...

قرآن مجید در تمام شئون و امور زندگی انسان‌ها به طور وسیع و دامنه‌دار وارد شده، در این موارد سخن گفته و تشریح و قانون‌گذاری نموده است، با این حال کوچک‌ترین اختلاف و تناقض در آن مشاهده نشده است و در سرتاسر این مباحث از دایره عقل و خرد به دور نرفته است.

اخبار غیبی در قرآن

آیات در این مورد، بعضی درباره داستان‌های انبیاء گذشته و امت‌های ایشان است، مانند آیه: «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ، نُوحِيهَا إِلَيْكَ، مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا»؛ این داستان از خبرهای غیب است که ما به تو وحی می‌کنیم و تو خودت و قومت هیچ یک از آن اطلاع نداشتید.

و آیه: «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ، وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ»؛ این سرگذشت یوسف از خبرهای غیبی است که ما به تو وحی می‌کنیم، تو خودت در آن جریان نبودی و ندیدی که چگونه حرف‌های خود را یکی کردند تا با یوسف نیرنگ کنند.

و آیه: «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ، وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ، أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ؟ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ»؛ این از خبرهای غیبی است که ما به تو وحی می‌کنیم و گرنه تو آن روز نزد ایشان نبودی که داشتند قرعه‌های خود می‌انداختند که کدامشان سرپرست مریم شود و نیز نبودی که چگونه بر سر این کار با هم مخاصمه می‌کردند.

و آیه: «ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ»؛ اینست عیسی بن مریم آن قول حقی که در او شک می‌کنند.

و آیاتی دیگر و یک قسمت دیگر درباره حوادث آینده است، مانند آیه: «غَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ، وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بَضْعِ سِنِينَ»؛ سپاه روم در سرزمین پائین‌تر شکست خوردند، ولی هم ایشان بعد از شکستشان بزودی و در چند سال بعد غلبه خواهند کرد.

و آیه: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ، لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ»؛ آن خدایی که قرآن را نصیب تو کرد، بزودی تو را بدانجا که از آنجا گریختی یعنی به شهر مکه برمی‌گرداند.

و آیه: «لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ، مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ، وَ مَقْصِرِينَ لِاتِّخَافُونَ»؛ بزودی داخل مسجدالحرام می‌شوید، انشاءالله در حالی که سرها تراشیده باشید و تقصیر کرده باشید و در حالی که هیچ ترسی نداشته باشید.

و آیه: «سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ، إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا، ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ»؛ بزودی آنها که از شرکت در جهاد تخلف کردند، وقتی برای گرفتن غنیمت روانه می‌شوید، التماس خواهند کرد: که اجازه دهید ما هم بیائیم.

و آیه: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»؛ و خدا تو را از شر مردم حفظ می‌کند.

و آیه: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛ بدرستی که ما خودمان ذکر را نازل کرده‌ایم و خودمان نیز به طور مسلم آن را حفظ خواهیم کرد. و آیات بسیاری دیگر که مؤمنین را وعده‌ها داده و همان طور که وعده داد تحقق یافت و مشرکین مکه و کفار را تهدیدها کرد و همان طور که تهدید کرده بود، واقع شد.

و از این باب است آیات دیگری که درباره امور غیبی است، نظیر آیه: «وَ حَرَامٌ عَلَىٰ قَرْبَةٍ أَهْلُكُنَاهَا، أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ، حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَاْجُوجُ، وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ، وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ، فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ»؛ ممکن نیست مردم آن شهری که ما نابودشان کردیم و مقدر نمودیم که دیگر بازنگردند، این که بازگردند مگر وقتی که راه یاجوج و ماجوج باز شود، در حالی که از هر پشته‌ای سرازیر شوند و وعده حق نزدیک شود که در آن هنگام دیده آنان که کافر شدند از شدت تحیر بازمی ماند و می گویند: وای بر ما که از این آتیه خود در غفلت بودیم بلکه حقیقت مطلب آنست که ستمگر بودیم.

و آیه: «وَعَدَالِلُهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ، وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ»؛ خدا کسانی از شما را که ایمان آوردند، و عمل صالح کردند، وعده داد: که بزودی ایشان را جانشین در زمین کند.

و آیه: «قُلْ: هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ»؛ بگو خدا قادر است بر این که عذابی از بالای سر بر شما مسلط کند.

باز از این باب است آیه: «وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ»؛ ما بادها را فرستادیم تا گیاهان نر و ماده را تلقیح کنند.

و آیه: «وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ»؛ و رویاندیم در زمین از هر گیاهی موزون که هر یک وزن مخصوص دارد.

و آیه: «وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا»؛ آیا ما کوهها را استخوان‌بندی زمین نکردیم.

که این گونه آیات از حقایقی خبر داده که در روزهای نزول قرآن در هیچ جای دنیا اثری از آن حقایق علمی وجود نداشته و بعد از چهارده قرن و بعد از بحث‌های علمی طولانی بشر موفق بکشف آنها شده است.

اعراب قرآن

دانش اعراب به ویژه اعراب قرآن از دامن قرآن کریم برخاسته و تاریخ آن به دوره پس از نزول قرآن کریم باز می‌گردد. با در نظر گرفتن معنای لغوی و اصطلاحی اعراب علاوه بر اینکه بین آنها رابطه ای برقرار است؛ اما تمایزی جدی نیز وجود دارد؛ اولاً براساس معنای لغوی، اعراب وصف گوینده سخن است؛ اما بنابر معنای اصطلاحی، اعراب وصف واژگان است پس از آنکه در متن جمله قرار گرفته و با کلمات پیش از خود ترکیب شود، از این رو در بیان اعراب یک واژه یا جمله به بیان گوینده یعنی طرز ادای کلمات توجه نمی‌شود. ثانیاً، بنا به تعریف اصطلاحی، فعلها مبنی و حروف دارای اعراب نیست، در حالی که همه کلمات از اعراب به معنای لغوی برخوردار است. ثالثاً، در معنای اصطلاحی، اعراب منحصر به صدای آخر کلمات خواهد بود؛ اما مطابق با معنای لغوی همه حروف کلمه دارای وصف اعراب است. با بررسی تاریخچه و تطور اعراب و همچنین مکاتب و دیدگاههای نحوی دانشمندان و مفسران پیشین برمی‌آید که حجم فراوانی از اختلاف موجود در نحو و اعراب آیات قرآن معلول نوع تحلیل صاحب نظران بوده است. در اهمیت دانش اعراب بین مفسرین و صاحب نظران دو دیدگاه وجود دارد که البته چندان ناسازگاری بین آنها دیده نمی‌شود. گروهی بر ضرورت آشنایی با مباحث نحوی قرآن و اعراب پیش از ورود به تفسیر آیات تأکید کرده‌اند. و عده ای دیگر، اعراب را فرع بر فهم معنا دانسته و معتقدند مُعرب ابتدا باید معنا و فهم صحیحی از آیات به دست آورد. سپس بر طبق معنا اعراب آیه را بیان کند.

واژه شناسی

اعراب از ماده (ع ر ب) است. از هری اعراب و تعریب هر دو را به معنای روشن و آشکار ساختن دانسته است. به معنای روشن ساختن کلام برای مخاطب، به گونه‌ای که خطایی در آن نباشد نیز به کار رفته است. برای این واژه در لغت و حدیث معانی و کاربردهای دیگری نیز گزارش شده و گاه پیوند و رابطه‌هایی میان آنها و اصطلاح «اعراب قرآن» بیان شده است.

در اصطلاح ادبا نیز اختلافهایی در تعریف آن دیده می‌شود؛ ابن هشام می‌گوید: اعراب اثر ظاهر یا مقدّری است که عامل موجود در جمله، آن اثر را در آخر اسم متمکن و فعل مضارع جلب می‌کند. صبان نیز گفته است: اعراب در اصطلاح به دو معناست: برخی همچون ابن مالک اعراب را پدیده‌ای لفظی دانسته‌اند که عبارت است از حرکت، حرف، سکون یا حذفی که در آخر کلمه ظاهر می‌شود تا مقتضای عامل را بیان کند. او این نظر را به محققان نسبت می‌دهد؛ اما بیشتر دانشمندان آن را پدیده‌ای معنوی دانسته‌اند که حرکات دلیل بر آن است.

افزون بر این در آثار دانشمندان گاه اعراب در مقابل «بناء» به کار رفته است که سه تعریف پیشین نیز به این مصطلح ناظر است. اسم و فعلی را که اعراب ظاهری یا مقدر می‌گیرد «معرّب» می‌نامند و در مقابل آن اسم و فعلی که در وضعیتهای گوناگون هیچ‌گونه تغییر حرکتی در آن رخ ننماید «مبنی» نامیده می‌شود. بنابراین اصطلاح همه اسمها معرّب نخواهند بود؛ اما در اصطلاح متأخران و معاصران اعراب معنای دیگری نیز به خود گرفته که عبارت است: از تعیین نقش و جایگاه کلمه در جمله و تعیین نقش جمله در واحدی بزرگتر.

بر طبق این اصطلاح همه اسمها، معرب و مبنی و در مواردی جمله‌ها نیز دارای اعراب است. با این تفاوت که اعراب اسم معرب ظاهری یا تقدیری، اما اعراب اسم مبنی و جمله محلی خواهد بود. در زبان فارسی از این معنای اعراب گاه به «ترکیب» و در کنار تجزیه (تجزیه و ترکیب) نام برده می‌شود، که در تجزیه مقصود بیان نقش و حالت‌های صرفی کلمه و در ترکیب مقصود بیان نقش و جایگاه اعرابی کلمه در جمله است.

در اینجا گرچه میان معنای لغوی و اصطلاحی اعراب می‌توان رابطه نشان داد؛ اما تمایزی جدی نیز وجود دارد؛ اولاً براساس معنای لغوی، اعراب وصف گوینده سخن است (مثلاً گفته می‌شود: گوینده مُعرب)؛ اما بنابر معنای اصطلاحی، اعراب وصف واژگان است (یعنی کلمه مُعرب است) پس از آنکه در متن جمله قرار گرفته و با کلمات پیش از خود ترکیب شود، از این رو در بیان اعراب یک واژه یا جمله به بیان گوینده یعنی طرز ادای کلمات توجه نمی‌شود. ثانیاً، بنا به تعریف اصطلاحی، فعلها مبنی و حروف دارای اعراب نیست، در حالی که همه کلمات از اعراب به معنای لغوی برخوردار است. ثالثاً، در معنای اصطلاحی، اعراب منحصر به صدای آخر کلمات خواهد بود؛ اما مطابق با معنای لغوی همه حروف کلمه دارای وصف اعراب است. در پاره‌ای از روایات منقول از پیامبر (صلی الله علیه وآله) یا برخی صحابه، به همان معنای لغوی اعراب قرآن سفارش شده است.

در روایتی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده است: «اعربوا القرآن و التمسوا غرائبها» که مراد از اعراب قرآن تلفظ صحیح و واضح الفاظ آن به نظر می‌رسد؛ اما سیوطی اعراب در این حدیث را به معنای فهم معنای الفاظ قرآن دانسته است؛ نیز در روایتی دیگر منقول از پیامبر (صلی الله علیه وآله) به اعراب در کلام سفارش شده است تا مقدمه‌ای برای اعراب قرآن باشد: «أَعْرَبُوا الْكَلَامَ كَيْ تُعْرَبُوا الْقُرْآنَ» که بی‌تردید مراد از آن تلفظ صحیح و واضح کلمات است که هم می‌تواند به تلفظ صحیح حرکت آخر کلمات مربوط باشد و هم تلفظ درست همه حروف و صداهای حروف یک کلمه.

به هر روی در این جا همان معنای عام اعراب قرآن که به بیان نقش کلمات در جمله می‌پردازد مورد نظر است.

انواع و علایم اعراب

اعراب دارای ۴ نوع و دو نوع آن (نصب و رفع) مشترک میان اسم و فعل است: یک نوع مختص به اسم (جرّ) و یک نوع نیز مختص به فعل است (جزم)؛ همچنین اعراب شکلها و علایم گوناگونی دارد. عالمان نحو، اعراب را به دو شکل اصلی و فرعی تقسیم کرده‌اند: علامتهای اصلی اعراب عبارت‌اند از: ضمّه برای رفع، فتحه برای نصب، کسره برای جرّ و سکون برای جزم. علامتهای فرعی دارای گونه‌های مختلف به شرح ذیل است:

۱. الف در اسمهای تثنیه، واو در اسمهای جمع مذکر سالم و اسمای سته و نون در ۷ فعل مضارع یعنی دو صیغه جمع مذکر، ۴ صیغه تثنیه و مفرد مؤنث مخاطب (افعال خمسه)، نقش ضمّه و علامت رفع دارد.

۲. یاء در اسمهای تثنیه و جمع مذکر سالم و الف در اسمای سته و کسره در جمعهای مؤنث سالم و حذف نون در ۵ فعل مضارع یاد شده، به جای فتحه نقش اعراب نصب را ایفا می‌کند.

۳. یاء در اسمهای تثنیه و جمع مذکر سالم و اسمای سته و فتحه در اسمهای غیر منصرف به جای کسره نقش اعراب جر را ایفا می‌کند. ۴. سکون در ۵ صیغه فعل مضارع صحیح، حذف لام الفعل در همان صیغه‌ها از فعل ناقص و حذف نون در صیغه‌های تثنیه، جمع مذکر و مفرد مؤنث مخاطب علامت جزم است. تاریخچه و تطور اعراب

قرآن کریم به زبان عربی و از ویژگیهای این زبان آن است که غالباً حرکات اعرابی نقش اصلی را در تفاهم و بیان معنا و مقصود گوینده بر عهده دارد، به گونه‌ای که هرگونه تغییر در اعراب به تغییر در معنای جمله می‌انجامد، از این رو اعراب در حقیقت وصف بیان و زبان گوینده عربی است و به طور طبیعی باید همزاد زبان عربی بوده باشد؛ اما بدیهی است که دانش اعراب به ویژه اعراب قرآن از دامن قرآن کریم برخاسته و تاریخ آن به دوره پس از نزول قرآن کریم باز می‌گردد.

بر پایه روایات اسلامی نخستین بار علایم اعرابی، در قرآن کریم به کار رفته است. ابوالاسود دلی (م. ۶۹ ق.) با کمک یحیی بن یعمر آغازگر اعراب گذاری قرآن کریم بوده است. در نخستین اعراب گذاری که بسیار ساده و ابتدایی بود برای نشان دادن اعراب از نقطه استفاده شد، به این صورت که به علامت نصب نقطه‌ای در بالای حرف پایانی و برای جرّ نقطه‌ای در زیر آن حرف و برای رفع نقطه‌ای در جلو آن حرف و برای نشان دادن تنوین نصب و رفع و جرّ از دو نقطه و البته با رنگی متفاوت از رنگ خطوط قرآن کریم استفاده می‌شد. از جزئیات اعراب گذاری به دست ابوالاسود آگاهی بیشتری در دست نیست و مشخص نشده که آیا در این اقدام، ابوالاسود تنها به اسمهای معرب و متمکن نقطه‌های اعرابی می‌داده یا برای نشان دادن حرکت آخر فعلها، اسمهای مبنی و حتی حروف نیز از این علامت استفاده می‌کرده است؟ به هر جهت غرض ابوالاسود، بر طبق همان روایات، پیشگیری از خطای نو مسلمانان در قرائت قرآن کریم بوده است که در برخی موارد تغییر در اعراب قرآن کریم به برداشت معنایی ناصواب از آیات می‌انجامیده است.

علامتهای اعرابی (به شکل نقطه) بعد از حدود یک قرن به دست خلیل بن احمد فراهیدی (م. ۱۷۵ ق.) به صورت شکل‌های مختلف درآمد. خلیل به جای نقطه برای نصب، مستطیلی در بالای حرف، و برای جرّ مستطیلی در زیر حرف و برای ضمّه واو کوچک بر روی حرف ابداع کرد و برای هر یک از تنوینها شکل مشابهی روی همان شکل اول نهاد. سپس به تدریج این اشکال افزون بر نشان دادن اعراب کلمه برای نشان دادن حرکت سایر حروف کلمه نیز به کار رفت. تا این زمان (نیمه دوم قرن دوم هجری) غرض از اعراب گذاری قرآن قرائت صحیح قرآن

کریم به همان شکل منقول از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و برداشت معنایی صحیح از آیات بوده است، با این حال اختلاف در اعراب به صورت محدود میان استادان قرائت* وجود داشته و اختلافهایی را در تفسیر برخی آیات قرآن در پی داشته است.

در نیمه دوم قرن دوم هجری به تدریج با تحولی در اعراب قرآن کریم مواجه می‌شویم که از آن به بعد دانشمندان قرائت و استادان نحو عربی همچون عبدالله بن ابی اسحاق، ابو عمرو بن العلاء، عیسی بن عمر ثقفی، یونس بن حبیب و خلیل بن احمد به تحلیل و تبیین نقشهای کلمات در جمله‌ها و آیات قرآن کریم پرداختند. برجسته‌ترین دانشمند در این دوره سیبویه است. وی در اثر یگانه‌اش الکتاب که نخستین کتاب موجود نحو عربی است در ضمن تدوین قواعد نحو به تبیین و تحلیل نقش کلمات به ویژه نقشهای نحوی کلمات قرآن پرداخته است. سیبویه در الکتاب به حدود ۴۱۳ آیه قرآن کریم در مباحث گوناگون نحوی استشهاد کرده است.

با ظهور سیبویه و تألیف الکتاب، مکتب نحو بصره شکل گرفت. از ویژگیهای بارز مکتب نحو بصره، قانونمند کردن قواعد نحو و روی آوردن به قیاس در نحو عربی بود. اثر این رویکرد به دانش نحو، راه یافتن تأویل و توجیه بیشتر در تحلیل نحوی آیات، منضبط شدن قواعد نحو، محدودتر شدن دامنه قواعد و در نتیجه سهل‌تر شدن فراگیری آن قواعد بود. در مقابل این مکتب، مکتب نحو کوفه به پیشوایی کسایی (م. ۱۸۹ ق.) پدید آمد. ویژگی مکتب نحو کوفه را توجه بیشتر به نقل و سماع و فاصله گرفتن از قیاس معرفی کرده‌اند و این سبب شده بود در این مکتب ظواهر آیات قرآن در بسیاری از موارد ملاک تدوین قواعد نحو قرار گیرد؛ اما پیروان مکتب نحو کوفه از گرایش به تأویل و قیاس در ساخت قواعد نحو به طور کامل دوری نگزیدند. با این حال به‌رغم توجه عمیق مکتب نحو کوفه به سماع، نحو بصره از اعتبار بیشتری برخوردار گشت و تقریباً به عنوان نحو معیار، پیروان بیشتری را به خود جلب کرد؛ برای نمونه ابن الانباری که خود از طرفداران مکتب نحو بغداد است در داوری میان آرای اختلافی مکتب بصره و کوفه غالباً به آرای بصریان گرایش دارد. یکی از دلایل پیشتازی نحو بصره و تقدم آن بر نحو کوفه متهم شدن نحو کوفه به استناد و استدلال به لهجه‌های غیر فصیح بود. در همین زمان قرآن کریم محور اصلی مباحث نحو عربی بود و کتابهایی با عنوان معانی القرآن و اعراب القرآن دربرگیرنده آرای نحوی مفسران بود. در اواسط سده سوم هجری شاهد ظهور مکتب نحو بغداد هستیم که تلفیقی از دو مکتب نحو بصره و کوفه است و در حقیقت باید آن را حد اعتدال این دو مکتب دانست که دانشمندی چون ابن خالویه، ابن درستویه، ابوعلی فارسی، ابن جنی، زجاج، و زمخشری به آن گرایش داشتند، با این حال هرچه از

سده سوم و چهارم هجری دورتر می‌رویم، دانشمندان متأخر به ویژه در حوزه اعراب قرآن به جمع‌آوری آرای مختلف روی آورده و کمتر به نقد یک رأی و ترجیح رأی دیگر پرداخته‌اند. این نگرش در سرتاسر البیان ابن الانباری و التبیان ابوالبقاء و به صورت محدودتر در مشکل اعراب القرآن مکی بن ابی طالب مشاهده می‌شود.

از بررسی مکاتب و دیدگاههای نحوی دانشمندان و مفسران پیشین برمی‌آید که حجم فراوانی از اختلاف موجود در نحو و اعراب آیات قرآن معلول نوع تحلیل صاحب نظران بوده است. به نظر می‌رسد این دانشمندان بیش و پیش از هرچیز درصدد به دست دادن فهم درستی از آیات قرآن منطبق با قواعد زبان بوده‌اند، از این رو هر یک به نوعی به تحلیل ادبی آیه می‌پرداختند. این تحلیلها غالباً در معنای آیه تغییری جدی ایجاد نمی‌کرد؛ اما به تدریج منشأ تنوع قواعد نحو و اعراب شد. اختلاف در جواز عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار، و عطف بر ضمیر مرفوع بدون تأکید آن با ضمیر منفصل، مبنی بودن فعل امر، عمل «إن» مخففه، اختلاف در رافع مبتدا و خبر، معانی «أن»، معانی «إذا» و اختلاف در جواز یا عدم جواز ورود آن بر جمله اسمیه، اختلاف در عمل حروف مشابه بالفعل و «ما»ی نافی نسبت به خبر، جواز یا عدم جواز فاعل قرار گرفتن جمله و دهها مسئله دیگر از جمله نمونه‌ها و شواهد این نظر است. گفتنی است که منشأ بخشی از اختلاف نظرها در عوامل اعرابی نیز ابتدایی بودن طرح برخی قواعد و عدم جامعیت آنها بوده که با رشد و کمال تدریجی قواعد، دیدگاهها درباره اعراب برخی کلمات نیز تغییر یافته است. اهمیت اعراب قرآن

مفسران بر ضرورت آشنایی با مباحث نحوی قرآن و اعراب که روح کلام عربی است، پیش از ورود به تفسیر* آیات تأکید کرده‌اند و هیچ مفسری در اهمیت نقش آن در تفسیر تردید نکرده است. طبرسی برترین علم از علوم قرآن را اعراب قرآن معرفی کرده است، زیرا هر بیانی به آن نیازمند و آن کلید گشودن معنای الفاظ و بدون آن آگاهی از مراد خدا ناممکن است. سمین حلبی علم اعراب را نخستین دانش از میان ۵ علم مؤثر در فهم قرآن می‌شمارد.

به‌رغم تأکید مفسران بر نقش و تأثیر اعراب در فهم و تفسیر قرآن، ابن هشام در باب پنجم معنی و به دنبال او زرکشی و سیوطی با ذکر شواهدی متعدد اعراب را فرع بر فهم معنا دانسته و معتقدند مُعَرَّب ابتدا باید معنا و فهم صحیحی از آیات به دست آورد. سپس بر طبق معنا اعراب آیه را بیان کند. (= ادامه مقاله، شرایط اعراب)

اما به نظر می‌رسد میان این دو دیدگاه ناسازگاری نیست، زیرا از یک سو هر یک از این دو دیدگاه به نحو جزئی و نه کلی صحیح است؛ یعنی در حالی که در موارد بی‌شماری فهم صحیح آیه بر نوع اعراب آن مبتنی است، موارد فراوانی نیز یافت می‌شود که اعراب، مبتنی بر دریافت معنا و فرع آن است و این به سبب ویژگی زبان عربی به ویژه زبان قرآن و نظم دقیق و حساب شده آن است که در بسیاری موارد به آیات، قابلیت وجوه نحوی و اعرابی گوناگون می‌دهد و مطابق با هر ترکیب و تحلیل، معنایی متناسب برداشت می‌شود. این ویژگی آیات قرآن (قابلیت داشتن برای چند ترکیب و اعراب) از دشواریهای پیش روی مفسران در فهم قرآن است که ارائه راهکاری جدی برای مواجهه با آن می‌طلبد، چنان‌که آنچه تاکنون تحت عناوین و قواعد نحوی و اعرابی برای حل این دشواری پیشنهاد شده به دلیل استثناها و تخصیصهایی که به آنها خورده است هرگز نتوانسته این مشکل را از پیش روی مفسر بردارد و همین مسئله از عوامل اختلاف دیدگاههای فقهی و کلامی میان فرق اسلامی و فقها بوده است، به علاوه آنکه این امر وسیله‌ای جهت متهم شدن فرقه‌های اسلام به تفسیر به رأی بوده است.

اعراب و دانش نحو

بدیهی است که اعراب از عناصر علم نحو و دستور زبان است و میان این دو دانش رابطه‌ای عمیق و دوسویه است [۳۲]، با این حال در گذشته گاه این دو اصطلاح به جای یکدیگر به کار می‌رفته است. [۳۳] در حقیقت علم نحو راه آشنایی با اعراب است و به گفته ابوحنیفان اعراب از علم نحو گرفته می‌شود، به همین دلیل او علم نحو را دومین علم مورد نیاز مفسر دانسته است. [۳۴] سیوطی نیز دومین علم از ۱۵ علم مورد نیاز مفسر را علم نحو دانسته و آن را زمینه‌ساز آشنایی با اعراب معرفی کرده است، زیرا نحو درباره انواع اعراب بحث می‌کند و با تغییر اعراب کلمه، معنای آن در جمله دگرگون می‌شود. [۳۵]

اعراب و دانش صرف

علم صرف که درباره بنای کلمات و صیغه‌های گوناگون آن بحث می‌کند نیز گرچه با اعراب قرآن رابطه دارد؛ اما این رابطه نسبت به علم نحو ضعیف‌تر است. این رابطه سبب شده در گذشته و حال در کتابهای اعراب القرآن کم و بیش از جایگاه و نقش صرفی کلمات نیز بحث شود. زرکشی به نقل از ابن فارس درباره اهمیت علم صرف آورده که هرکس با علم صرف آشنا نباشد بخش قابل توجهی از فهم زبان و لغت عربی را از دست داده است.

برای مثال معنای فعل «وجد» برای ما مبهم است؛ اما با توجه به صرف آن و شناسایی مصدر آن معنایش روشن می‌شود؛ «وجد، یجد، وجداناً» به معنای یافتن و «وجد، یجد، موجدۀ» به معنای دارا و غنی شدن و «وجد، یجد، وجداً» به معنای به خشم آمدن است. [۳۶] زمخشری تفسیری انحرافی و نادرست از آیه «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ ۗ» (اسراء/۱۷، ۷۱) معرفی کرده است که می‌گوید: «امام» جمع امّ است و در روز قیامت مردم به مادرانشان نسبت داده می‌شوند و نه پدرانشان. وی با تأکید بر اینکه جمع امّ «امهات» است منشأ این تفسیر نادرست را جهل مفسر به علم صرف می‌داند. [۳۷] نیز برخی مفسران فعل «كدنا» در آیه «كَذَّبَا لَكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ ۗ» (یوسف/۱۲، ۷۶) را از «كاد يكاد» گرفته و آن را استثنائاً به معنای «اردنا» دانسته‌اند [۳۸]. در حالی که این فعل از «كاد يكيد» است. ابن هشام [۳۹] و زرکشی [۴۰] نمونه‌های متعددی از برداشت ناصواب دانشمندان و نوآموزان نحو از شکل صرفی کلمات را نشان داده‌اند. نمونه‌ای از آیات دال بر ارتباط علم صرف با اعراب، آیه ۶ قلم/۶۸ است: «بِاَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ» اگر «مفتون» را اسم مفعول و به معنای مجنون بدانیم می‌توان آن را خبر و «بِاَيِّكُمْ» را مبتدا قرار داد؛ اما اگر «مفتون» مصدر و به معنای جنون باشد، در این صورت مبتدای مؤخر است و «بِاَيِّكُمْ» به معنای «فی ایکم» و خبر خواهد بود؛ یعنی جنون در کدام یک از شماست؟ [۴۱] نمونه دیگر آیه ۲۸۲ بقره/۲ است: «...وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ» اگر «لَا يُضَارَّ» فعل مجهول تلقی شود، «كَاتِبٌ» نایب فاعل آن است و اگر آن را معلوم فرض کنیم «كَاتِبٌ» فاعل آن خواهد بود و طبق هر فرض معنای خاصی از آیه برداشت می‌شود.]

آیات محکم و متشابه

طبق آیه ۷ سوره آل عمران آیات قرآن به دو دسته محکمت و متشابهات تقسیم می‌شوند. درباره منظور قرآن از آیات محکم و آیات متشابه اقوال فراوانی بیان شده است از جمله اینکه آیات محکم آیاتی هستند که معنای روشن و واضحی از آن فهمیده می‌شود اما آیات متشابه آیاتی هستند که معانی مختلفی از آن قابل برداشت است. و از این بین معنای درست معنایی است که با آیات محکم هماهنگ است.

آیات محکم و متشابه

مطابق با آیه ۷ سوره آل عمران، آیات قرآن کریم به دو دسته محکمت و متشابهات تقسیم می‌شود:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ ۚ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ۗ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ ۗ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا ۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» [١]

اوست آن که این کتاب را بر تو فر فرستاد. بخشی از آن، آیات محکم است که اصل و اساس این کتاب است و بخش دیگر آیات متشابه است. ولی کسانی که در دل هایشان انحرافی هست، و آنان که در دلشان میل به باطل است از پی متشابه رفته‌اند به انگیزه اینکه در دین فتنه انگیزی کنند و به بهانه جستجو کردن تأویل (خاستگاه) آن. در حالی که هیچ کس جز خدا خاستگاه آنها را نمی داند. و اما کسانی که در شناخت معارف الهی پایدارند، می گویند: ما به قرآن ایمان آورده ایم، زیرا قرآن - چه آیات روشن و استوار آن و چه متشابهاتش - همه از جانب پروردگار ماست. و این حقیقت را جز صاحبان خرد در نمی یابند.

از این آیه بر می آید که بعضی از آیات، آیات مادر، اساسی و مرجع هستند که معنای صریح و روشن دارند و بخشی دیگر متشابه که اهل فتنه می توانند معانی و مراد دیگری غیر معنای حقیقی آنها را دنبال کنند. حال اینکه با توجه به مرجع بودن دسته نخست این آیات نیازمند ارجاع بدانها هستند و نظر استقلالی به آنها انسان را از مسیر صحیح فهم قرآن منحرف می سازد.

معنای لغوی محکم و متشابه

محکم:

حُكْم اصلش منع و بازداشتن برای اصلاح است و به همین جهت لگام و دهانه حیوان را نیز، حکمه نامیده اند.

بنابراین در این ماده نوعی معنای مانعیت و نفوذناپذیری نهفته است. وقتی می‌گوییم: قاضی «حکم» کرد؛ یعنی قضیه قبل از حکم او دارای تزلزل بود و پس از حکم، حالت ثبات و استحکام به خود گرفت. «محکم» بودن چیزی بدین معناست که عامل خارجی نمی‌تواند در آن نفوذ نماید.

متشابه:

راغب اصفهانی در مفردات معنای متشابه را اینگونه توضیح می‌دهد: شُبْهَةٌ: آن است که چیزی از دیگری که میانشان همسانی و شباهت است، تمیز داده نشود، چه این تشابه از جهت ظاهر باشد و چه از جهت معنی. آیه: «وَ اتُّوا بِهِ مُتَشَابِهًا» (سوره بقره/آیه ۲۵) (که اشاره به نعمت‌های بهشتی دارد) یعنی بعضی از آن‌ها به بعضی دیگر، از نظر رنگ نه مزه و حقیقت شبیه است و برخی گفته‌اند منظور همانندی در کمال و خوبی است و «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» (سوره بقره/آیه ۱۱۸). یعنی در گمراهی و جهالت دل‌هاشان یکسان است.

«يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»

۲. در زمینه افعال الهی و اعمال انسان‌ها، ظواهر برخی از آیات که همه چیز را به مشیت الهی مربوط می‌داند، و این که اوست که هدایت می‌کند و یا گمراه می‌نماید و ... باعث انحراف و اشتباه بعضی گردیده که به جبر قائل گشته‌اند. مانند:

«فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»

«يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا»

«فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»

«ما كانوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا»

آراء مختلف درباره دلیل وجود متشابهات در آن رد کرد به راه راست هدایت یافت. پس از آن فرمود: به درستی در اخبار ما متشابه هست مانند متشابه قرآن پس متشابه آن‌ها را به سوی محکم آن‌ها برگردانید و از خود متشابه پیروی نکنید که گمراه می‌شوید».

چنان که مشاهده می‌شود روایات و خاصه خبر اخیر صریح است در این که متشابه آیه‌ایست که استقلال در افاده مدلول خود نداشته باشد و به واسطه رد به سوی محکمت روشن خواهد شد، نه این که هیچ گونه راهی برای فهم مدلول آن در دسترس نباشد.

تعداد آیات متشابه

برخی سعی نموده اند آیات متشابه قرآن را شمارش کنند. به عنوان نمونه جلال الدین سیوطی آن را بالغ بر ۵۰۰ مورد قاضی عبدالجبار ۸۷۵ مورد و "التمهید فی علوم القرآن" آن را پس از حذف مکررات حدود ۲۰۰ مورد شمرده شده است. اما همانگونه که در روایات امام صادق علیه السلام آمده بود: متشابه چیزی است که بر جاهل به آن اشتباه می‌شود. و این دلالت بر نسبی بودن تشابه دارد و برای فردی با فرد دیگر متفاوت خواهد بود.

بلاغت

مطابقت کلام با مقتضای حال مخاطب را «بلاغت» و به کلامی که این خصوصیت را داشته و ساختارهای گوناگون زبان در موقعیت‌های مناسب آن به کار رفته باشد، کلام «بلیغ» می‌گویند. هدف از علم بلاغت، مزیت بخشیدن به سخن یا مصونیت آن از اشتباهات غیر دستوری است.

بلاغت در لغت و اصطلاح

«بلاغت» در لغت، مصدر «ب - ل - غ» به معنای رسیدن است و بلاغت در سخن نیز به معنای رسیدن به هدف مورد نظر در گفتار است. گاه نیز بلاغت به ابلاغ به معنای رساندن تفسیر شده و بلاغت در سخن به رساندن معنا در بهترین ساختار زبانی به نحوی آشکار تعریف می‌شود.

«بلاغت» در مفهوم اصطلاحی آن، گاه عنوان یک دانش از شاخه‌های علوم ادبی زبان عربی است و گاه بسان اصطلاح «بلیغ» در وصف گونه خاصی از سخن یا گوینده آن به کار می‌رود.

دانش بلاغت از دانش‌های کاربردی به شمار می‌رود که هدف از آن مزیت بخشیدن به سخن یا مصونیت آن از اشتباهات غیر دستوری است که گاه به شیوه بیان معانی و گاه به شیوه هماهنگی سخن با موقعیت بیان آن و گاه به شیوه گزینش کلمات مربوط می‌شود. این سه شاخه به ترتیب در دانش‌های بیان، معانی و بدیع بحث می‌شوند.

سخن بلیغ آن است که افزون بر ویژگی «فصاحت»، ساختارهای گوناگون زبان در موقعیت‌های مناسب آن به کار رفته باشد؛ برای مثال در مکان مناسب از تأکید، تکرار، گزیده‌گویی و زیاده‌گویی و ... استفاده شده باشد.

بنابراین ویژگی، بلاغت به واژگان مفرد نسبت داده نمی‌شود و تنها ترکیبها و عبارات را شامل می‌شود، در حالی که ویژگی فصاحت به کلمه نسبت داده می‌شود. کلمه فصیح آن است که حروف آن تناسبی آوایی داشته و استعمال آن در معنای مورد نظر نامأنوس نباشد و ساختار صرفی آن مطابق با قواعد ساخت کلمات در زبان عربی باشد.

تاریخچه فن بلاغت

اصل و منشاء بلاغت، به ادب عرب برمی‌گردد و به شدت تحت تاثیر آن است. در قرون دوم و سوم هجری، علما و ادبای عرب در زمینهٔ اعجاز قرآن و بلاغت آن به تحقیق و بررسی پرداختند؛ از همین جا بود که دیباچه علم بلاغت گشوده شد. از آن پس ادیبانی که بیشتر ایرانی بودند به تألیف کتاب‌های متعدد در این زمینه پرداختند. این علم بعدها از طریق ترجمه کتاب «هنر شاعری» اثر ارسطو، فیلسوف یونانی، با عقاید و آرای دیگر فیلسوفان یونانی نیز آمیخته شد.

کار تألیف کتاب‌های مربوط به بلاغت در زبان فارسی از اواخر قرن پنجم شروع شد. از جمله این کتاب‌ها، «المعجم فی معاییر اشعار العجم» تألیف شمس قیس رازی؛ «ترجمان البلاغه» تألیف محمد بن عمر رادویانی؛ «حدائق السحر فی دقائق الشعر» تألیف رشید الدین وطواط و ... می باشد.

علم بلاغت در ادبیات غرب، از یونان باستان شروع شد. ارسطو بلاغت را هنر کشف و کاربرد وسایلی می‌دانست که برای ترغیب و تهییج شنونده مفید واقع شود. علاوه بر ارسطو، چند تن دیگر از جمله سیسرون و کوئین تیلین، خطیب قرن اول میلادی، کتاب‌هایی در زمینه بلاغت در خطابه نوشته‌اند. در نیمهٔ دوم قرن بیستم، بار دیگر اصول بلاغت ارسطویی رواج یافت و این اصول، هم در مورد نگارش مورد توجه واقع شد و هم برای شناخت عناصر رمان‌ها و شعرها.

بلاغت قرآن

قرآن کریم خود را «کتاب مُبین» که زبانش عربی است، معرفی می‌کند: «وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (سوره زخرف، ۲-۳). منظور از این تعبیر، اشاره به ویژگی فصاحت و بلاغت در قرآن دانسته شده است.

تعبیر «بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» در آیه ۱۹۵ سوره شعراء نیز به فصاحت و اعجاز بیانی قرآن تفسیر شده است. تأکید قرآن بر تعبیر «عربی مبین» از نظر برخی مفسران، نشان از برتری زبان عربی از جهت گویایی و رسایی دارد و وجه انتخاب آن به عنوان زبان قرآن از همین روست گرچه خداوند در بیانی عام، زبان هر پیامبر و کتابش را زبان قوم وی معرفی کرده (سوره ابراهیم، ۴) که بنا به اعتقاد برخی می‌تواند دلیلی بر نبود ویژگی خاصی در زبان عربی برای انتخاب آن به عنوان زبان قرآن باشد.

ویژگی «مبین» در دسته‌ای دیگر از آیات در سیاق نفی برخی اتهامات کافران آمده است؛ برای نمونه در پاسخ به اتهام اخذ قرآن از برخی آگاهان به کتابها و ادیان گذشته، زبان این افراد را «اعجمی» معرفی کرده و با وصف کردن قرآن به «عربی مبین» آن را دلیلی بر نادرستی این ادعا شمرده است: «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (سوره نحل، ۱۰۳). اعجمی به معنای نارسا و عربی مبین به زبان شیوا و رسا تفسیر شده است.

تأکید بر ویژگی «مبین» در نفی اتهام شاعری از پیامبر اسلام نیز تکرار شده است: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْءَانٌ مُّبِينٌ» (سوره یس، ۶۹).

در آیه ۲۸ سوره زمر نیز، قرآن متنی عربی بدون کژی و ناراستی وصف شده: «قُرْءَانًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ» که از نظر برخی به فصاحت قرآن اشاره دارد.

ویژگی فصاحت و بلاغت در قرآن، عنصری اساسی در این متن شمرده می‌شود و از این رو ترجمه قرآن یا بازخوانی معانی آن با بیانی دیگر، از نظر مفسران و فقیهان، «قرآن» نامیده نمی‌شود.

گویاترین آیه در ارتباط با «بلاغت قرآن»، آیه ۲۳ سوره زمر است که قرآن را سخنی نیکو و همسان در راستی و درستی معانی و تناسب و استواری نظم و تألیف معرفی می‌کند: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي...» [۱۸]؛ افزون بر این تعبیرهای عام، در برخی آیات نیز به جلوه‌های هنری بخشهایی از قرآن چون

داستانهای آن توجه شده است: «نحن نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ» (سوره یوسف، ۳).

برخی مفسران نیز تعبیر «احسن القصص» را نه تنها درباره داستانها، بلکه شامل همه قرآن دانسته و وجه نامگذاری قرآن به آن را برخورداری آن از نهایت فصاحت و زیبایی و سازگاری الفاظ و معانی آن دانسته‌اند.

تأویل

«تأویل» یکی از اصطلاحات علوم قرآنی است. طبق یک تعریف منظور از تأویل، برداشت معنایی از متن است که بر خلاف ظاهر متن باشد و طبق تعریف دیگر منظور از تأویل همان تفسیر قرآن است. در روایات، تأویل قرآن به معنای حقایق خارجی و واقعیت‌های عینی که مقاصد واقعی آیات می‌باشد، به کار برده شده است.

مفهوم شناسی تأویل

واژه «تأویل» از ماده «أول» به معنای بازگشت است و در باب تفعیل به معنای بازگشت دادن می‌آید. راغب اصفهانی می‌نویسد: «التأویل من الاول، ای: الرجوع الی الاصل...»؛ تأویل چیزی برگرداندن آن به اصل و حقیقتش می‌باشد. مقصود این است که گاه ظاهر یک عبارت یا کاری شبهه برانگیز می‌باشد، تأویل برای برطرف کردن شبهه‌ای است که در گفتار یا کردار پیدا شده و سبب پنهان شدن حقیقت معنی و هدف اصلی گشته، پس ضروری است که سخن یا عمل را تأویل کنیم تا مراد اصلی گوینده یا فاعل معلوم شود.

کلمه «تأویل» در قرآن کریم ۱۷ بار در معانی مختلف مانند: تعبیر خواب، عاقبت و نتیجه کار و... استعمال شده است که معنای «ارجاع و بازگشت» در تمام موارد، وجود دارد. به عنوان نمونه:

«وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» با ترازوی راست بسنجید که آن بهتر است و در عاقبت نیکوتر، یعنی عذاب و معصیت ندارد. این آیه اشاره به عاقبت و نتیجه کار و بازگشت اثر آن کار به فرد دارد.

«وَيَعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» تو را تعبیر خواب آموزد. در این آیه شریفه تأویل برای تعبیر خواب به کار رفته که بازگشت خواب به آن است.

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ. يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ...» آیا جز عاقبت و پایان آن را انتظار می‌کشند. روزی [- قیامت] که عاقبت و پایان آن بیاید، آنان که پیش از این، آن را فراموش کرده بودند، می‌گویند: براستی فرستادگان پروردگاران آمدند... . در این مورد که از آیات معاد است نیز، کلمه «تأویل» به معنای بازگشت و سرانجام زندگی این جهان می‌باشد.

«قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» [بنده خدا] گفت: این (زمان) هنگام جدایی میان من و تو است؛ بزودی، تو را از تأویل [- باطن و نهان] چیزی که توان صبر و شکیبایی بر آن را نداشتی، آگاه می‌سازم. و در آیه دیگر از همین سوره آمده است: «ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» (این، تأویل [- آشکار ساختن] چیزی بود که نتوانستی بر آن صبر کنی. در این دو مورد نیز، حقیقت و واقعیت قضیه و داستان «سوراخ نمودن کشتی»، «کشتن کودک» و «ساختن دیوار بدون گرفتن اجرت» به عنوان تأویل قضایای مبهم مزبور، ذکر شده است. نیز، اسراری که حضرت خضر علیه السلام، در داستان مزبور، به عنوان تأویل برای حضرت موسی علیه السلام، تشریح نموده است؛ در حقیقت باطن قضایای ذکر شده و مآل و مرجع واقعی آنها محسوب می‌گردد. بنابراین، استعمال کلمه تأویل در سوره کهف نیز، مانند سایر موارد مشابه دیگر بر طبق معنای لغوی بوده، در خصوص حقایق خارجی و حوادث عینی استعمال شده است که در حقیقت، مرجع و مآل و عاقبت همان احادیث و رؤیایها و مجهولات و تصورات ذهنی گوناگون می‌باشد

تأویل قرآن

اصطلاح «تأویل قرآن» اصطلاحی است برگرفته از آیه ۷ سوره آل عمران که می فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»؛ اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن کتاب، آیات محکم است آنها اصل و اساس کتاب اند، و بخشی دیگر آیات متشابه است. ولی کسانی که در قلوبشان انحراف است برای فتنه انگیزی و طلب تأویل از آیات متشابهش پیروی می کنند، و حال آنکه تفسیر واقعی و حقیقی آنها را جز خدا نمی داند. و استواران در دانش می گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه [چه محکم، چه متشابه] از سوی پروردگار ماست. و [این حقیقت را] جز صاحبان خرد متذکر نمی شوند.

تأویل از نظر مفسران

مفسران و صاحب نظران علوم قرآنی در تعریف و توضیح معنای «تأویل قرآن» که در آیه فوق آمده است، اقوال مختلفی را بیان نموده اند. قدمای از مفسران، معمولاً تأویل را به جای تفسیر یا مترادف با آن به کار برده اند؛ چنانکه ابن جریر طبری، در مواضع مختلف از تفسیر خود، چنین تعبیر می کند که: «بحث در تأویل فرموده خداوند...» و مراد او از تأویل در این گونه موارد، همان تفسیر است. ابوعبید قاسم بن سلام گوید: تفسیر و تأویل به یک معنا گفته می شوند.

اما مفسران متأخر، در بیان معنای اصطلاحی «تأویل» نظریات مختلفی ذکر نموده اند که ما در اینجا تنها به نقل بخشی از آنها بسنده می کنیم:

انصراف دادن [برگرداندن] لفظ از معنای «راجح» به معنای «مرجوح»، به جهت اقتران کلام به قراین و شواهدی که دلالت بر این انصراف دارد. گاهی یک آیه ظهور ابتدایی در معنایی دارد که به وسیله قرینه و دلیل خاص (نقلی یا عقلی) به معنای غیر ظاهر بر می گردد. به عبارت دیگر، به وسیله قرینه ظهور ثانوی پیدا می شود. برای مثال، ممکن است از آیه «و جاء ربك» حرکت مادی و جسمانیت خدا استفاده شود اما به قرینه آیه «... لیسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ...» در ظاهر آیه تصرف می کنیم و مثلاً می گوییم «آمدن خدا» به معنای «حضور او در رستاخیز» است.

تعیین یکی از احتمالات لفظ با استفاده از قراین.

بیان معنای مشکل لفظ [بنا بر این معنا، تأویل به متشابهات اختصاص پیدا می‌کند].

بیان مقصود ثانوی آیه به استناد دلیلی غیر از خود لفظ.

مقصودهای نهایی که از آیات استنباط می‌شوند.

بیان معانی و مقاصدی که از راه اشاره، استفاده می‌شوند.

تفسیر باطن لفظ.

تأویل به معنای حقیقت عینی خارجی: علامه طباطبائی تأویل را حقیقت عینی می‌داند که اساساً از سنخ الفاظ و معانی نیست. وی می‌نویسد: «تأویل، حقیقت واقعی است که مستند بیانات قرآنی (اعم از تشریح، موعظه و حکمت) می‌باشد و آن برای جمیع آیات قرآن، موجود است و از قبیل مفاهیم مدلول الفاظ نیست، بلکه از امور عینی است که بالاتر از آن است که الفاظ به آن برسند، بلکه در پس این آیات که ما قرائت می‌کنیم و آنها را مورد تعقل قرار دهیم، چیزی است که به منزله روح قرآن و قرآن به منزله جسم آن است، همان که از آن به کتاب حکیم تعبیر شده. از این رو غیر از افراد پاک، آن را لمس نمی‌کنند. [۱۳]

تأویل در منظر روایات

در روایات، تأویل قرآن به معنای حقایق خارجی و واقعیت‌های عینی که مقاصد واقعی آیات می‌باشد، به کار برده شده است و از جهت معنا و کیفیت استعمال با آیاتی که کلمه «تأویل» در آنها به کار رفته، کاملاً مطابقت دارد. اینک، برای توضیح بیشتر مطلب، چند نمونه از این‌گونه روایات را ذکر می‌کنیم.

فضیل بن یسار می‌گوید از امام باقر علیه السلام درباره این حدیث پیامبر(ص) پرسیدم: «ما فی القرآن إلّا و لها ظهر و بطن، و ما فیہ حرف إلّا و له حدّ و لكلّ حدّ مطلع»؛ هیچ چیز در قرآن نیست مگر آنکه ظاهری دارد و باطنی و هیچ حرفی در قرآن یافت نمی‌گردد مگر آنکه برای آن تعریفی است و برای هر تعریفی آغازی» سؤال کردم که منظور از «قرآن ظاهری دارد و باطنی» چیست؟ امام فرمودند: «ظهره تنزیله و بطنه تأویله؛ منه ما مضی و منه ما لم یجئ بعد. یجری کما تجری الشّمس و القمر. لكلّ ما جاء منه شیء وقع. قال الله تعالی: و ما یعلم تأویله إلّا الله و الرّاسخون فی العلم. نحن نعلمه»؛ ظاهرش، تنزیل آن و باطنش تأویل آن است؛ از قرآن مطالبی قبلاً واقع شده است و مسائلی هنوز تحقق خارجی پیدا نکرده است. قرآن، چون خورشید و ماه، جریان دارد و [هر زمان] چیزی از آن بیاید و تحقق پذیرد. خدای متعال فرموده است: جز خدا و پایداران و استواران در علم و دانش، [کسی دیگر] تأویلش را نمی‌داند. ما [تأویل قرآن را] می‌دانیم.

بی‌تردید، بر طبق مضمون این روایت، مصداق‌های خارجی و حوادث عینی که در خارج، به عنوان تأویل، منطبق بر آیات قرآن می‌باشد، از قبیل مفاهیم، معانی و مدلول‌های لفظی آیات قرآن نمی‌باشد و انطباق آنها بر آیات، در طول زمان صورت می‌گیرد. این معنا، در عین اینکه شامل معنای لغوی تأویل است، با سایر موارد استعمال آن نیز تطبیق می‌نماید.

عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمودند: «و لو أنّ الآیة إذا نزلت فی قوم ثمّ مات أولئک ماتت الآیة، لما بقی من القرآن شیء؛ و لكنّ القرآن یجری أوّله علی آخره ما دامت السماوات و الأرض. و لكلّ قوم آیة یتلوها. هم منها من خیر أو شرّ» اگر [این چنین بود که] آیة قرآن تنها درباره قومی نازل گردد، آن‌گاه آن قوم نیز از بین بروند، بناچار آیه معنای خود را از دست داده، از قرآن چیزی باقی نمی‌ماند؛ ولی تا زمانی که آسمانها و زمین باقی است، قرآن، اولش بر آخرش، جریان دارد و برای هر قوم و گروهی آیه‌ای وجود دارد که آن را تلاوت می‌کنند. آنان مقصود از آیه هستند، چه خیر و چه شرّ.

عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: «إِنَّ فِي الْقُرْآنِ مَا مَضَىٰ وَ مَا يَحْدُثُ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ. كَانَتْ فِيهِ أَسْمَاءُ الرِّجَالِ فَالْقَيْتُ؛ وَ إِنَّمَا الْأَسْمَاءُ الْوَاحِدَةُ مِنْهُ فِي وَجْهِ لَاتَحْصِي يَعْرِفُ ذَلِكَ الْوَصَاءُ»؛ همانا قرآن، هر آنچه را که در گذشته به وقوع پیوسته است و هر آنچه را که در آینده تحقق خواهد یافت و هر آنچه را که در حال حاضر وجود دارد، همه را شامل می‌باشد. در قرآن نامهای مردانی وجود داشت که سرانجام از میان رفتند. هر اسمی از آنها وجوه مختلفی دارد که قابل حصر نیست و [تنها] اوصیا، آنها را می‌دانند. علم به تأویل

آیا تأویل قرآن را همگان می‌دانند، یا مخصوص خداوند است یا معصومان علیهم السلام و راسخان در علم (دانشمندان) نیز از این علم بهره دارند؟ در این مورد چند دیدگاه عمده وجود دارد:

علم به تأویل تنها مخصوص خداست:

چون خداوند در قرآن می‌فرماید: «... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُو إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا...»؛ و حال آنکه بازگشتگاه (مقاصد) ش را جز خدا و استواران در دانش نمی‌دانند. (آنان که) می‌گویند: «به آن (قرآن) ایمان آوردیم، همه (آیات محکم و متشابه) از جانب پروردگار ماست». به گفته برخی صاحب نظران، حرف «و» در «والراسخون» استیناف است؛ چون عطف جمله «والراسخون» بر «اللَّهُ»، مستلزم آن است که جمله «يقولون» آغاز جمله باشد و این مطلب از ذوق ادبی دور است و لازم بود گفته شود «هم يقولون» یا «و يقولون». بنابراین، غیر از خدا کسی تأویل آیات قرآن را نمی‌داند.

خدا و معصومین عالم به تأویل هستند:

اما برخی گفته اند حرف «و» در الراسخون عطف است؛ چون بر اساس قواعد ادبی، آغاز جمله حالیه با فعل مضارع ممکن است و در آیات قرآن و اشعار عرب مثال‌هایی دارد و حتی برخی ادیبان عرب به جواز آن تصریح کرده‌اند. اصل در «و»، عطف است و مناسبت حکم و موضوع عاطفه بودن «و» است.

واقعیت خارجی نیز این مطلب را تأیید می‌کند؛ چون بسیاری از آیات متشابه برای انسان‌ها قابل فهم و تفسیر است. بر فرض که «و» در آیه، عطف نباشد احادیث متعددی از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است که دلالت می‌کند معصومین علیهم السلام دارای دانش تأویل بوده‌اند و غیر از آنها کسی تأویل قرآن را نمی‌داند. امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا، حلال و حرام و تأویل را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آموخت». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تأویل قرآن به طور کامل تنها نزد علی علیه السلام است. جالب آن است که علامه طباطبایی با این که معتقد است «واو» در آیه مذکور استینافیه است، اما معتقد است که راسخان علم از تأویل آگاه هستند.

علم به تأویل، مخصوص خدا و معصومان و دانشمندان است:

به گفته برخی دیگر: خداوند در آیه هفتم سوره آل عمران، علم به تأویل را مخصوص خود و راسخان در علم معرفی کرده است؛ یعنی همان‌طور که در دیدگاه دوم گذشت، «و» عاطفه است یا احادیث بر این مطلب دلالت می‌کند، ولی راسخان در علم منحصر در معصومین علیهم السلام نیستند؛ بلکه راسخان، همان دانشمندان ژرفاندیش هستند که در تفسیر و علوم قرآن تخصص دارند، و در رأس این گروه اهل بیت علیهم السلام هستند. این دیدگاه هم با معنای لغوی و عرفی و اصطلاح قرآنی راسخان در آیات دیگر سازگار است و واقعیت عینی نیز آن را تأیید می‌کند؛ چون بسیاری از آیات متشابه توسط مفسران قرآن، فهم و تفسیر شده و می‌شود. دیده نشده که کسی از مفسران به سبب متشابه بودن آیه‌ای از تفسیر آن خود داری کند؛ بلکه همه آیات را تفسیر کرده‌اند.

برخی احادیث نیز این دیدگاه را تأیید می‌کند، از جمله: پیامبر صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمود: «بعد از من، مردم را به آن بخش از تأویل قرآن که فهم آن برای آنها مشکل است آگاه ساز». امام باقر علیه السلام فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله افضل راسخان در علم بوده است.» پیامبر اکرم در پاسخ کسی که از راسخان در علم پرسید، فرمود: «من بَرّت یمینه و صدق لسانه و استقام قلبه و عفت بطنه و فرجه فذلک من الراسخین فی العلم». بنابراین، احادیثی که علم به تأویل را مخصوص خدا و معصومین می‌کند به وسیله این روایات تقیید و تفسیر می‌شود. آیه الله مکارم شیرازی در این مورد می‌نویسد: «همان‌طور که از معنای لغوی این کلمه (راسخان) استفاده می‌شود منظور از آن کسانی هستند که در علم و دانش، ثابت قدم و صاحب‌نظرند، البته مفهوم این کلمه یک مفهوم وسیع است که دانشمندان و متفکران را در بر می‌گیرد، ولی میان آنها افراد ممتازی

هستند که درخشندگی خاصی دارند و طبعاً در درجه اول، در میان مصادیق این کلمه قرار گرفته‌اند، اگر مشاهده می‌کنیم در روایات متعددی «راسخان فی العلم» به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام تفسیر شده، روی همین نظر است».

تأویل قرآن

به گفته علامه طباطبایی، «تأویل» هر چیزی، حقیقتی است که آن چیز از آن سرچشمه می‌گیرد و این معنی در قرآن مجید نیز جاری است، زیرا این کتاب مقدس از یک رشته حقائق سرچشمه می‌گیرد که از قید ماده و جسم آزاد و از مرحله حس بالاتر و از قالب الفاظ و عبارات که محصول زندگی مادی است بسی وسیعتر می‌باشند.

تأویل در قرآن

لفظ «تأویل» در مورد قرآن مجید در سه زیر آیه آمده است:

آیه کریمه: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ»؛ [۱] اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن کتاب، آیات محکم است آنها اصل و اساس کتاب اند، و بخشی دیگر آیات متشابه است. ولی کسانی که در قلوبشان انحراف است برای فتنه انگیزی و طلب تأویل از آیات متشابهش پیروی می‌کنند، و حال آنکه تفسیر واقعی و حقیقی آنها را جز خدا نمی‌داند. و استواران در دانش می‌گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه [چه محکم، چه متشابه] از سوی پروردگار ماست. و [این حقیقت را] جز صاحبان خرد متذکر نمی‌شوند.

آیه کریمه: «وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ»؛ [۲] سوگند می‌خورم برای ایشان کتابی آوردیم که

آن را روی علم تفصیل دادیم در حالی که هدایت و رحمت است برای جمعی که ایمان می آورند، اینان نگران نیستند مگر تأویل آن را روزی که تأویلش می آید (روز قیامت) کسانی که بیشتر آن را فراموش کرده بودند می گویند (اعتراف می کنند) که فرستادگان خدای - در دنیا - بسوی ما بحق آمده بوده اند.

آیه کریمه: «وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يَفْتَرَى... * بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...»؛ این قرآن افترا نبود... بلکه اینان تکذیب کردند چیزی را که به علمش احاطه نداشتند در حالی که هنوز تأویل آن برای آنان نیامده - برای ایشان مشهود نشده - به همین نحو کسانی که پیش از اینان بودند، تکذیب نمودند... .

و به هر حال «تأویل» از کلمه «اول» به معنی رجوع است و مراد از «تأویل» آیه چیزی است که آیه بسوی آن برمی گردد و مراد از تنزیل در مقابل تأویل معنی روشن و تحت اللفظ آیه می باشد.

رابعا- اصلاً دلیلی بر این که مراد از تأویل در آیه محکم و متشابه معنی خلاف ظاهر است، وجود ندارد و در سایر آیات قرآنی که نام تأویل آورده شده چنین معنایی اراده نشده، مثلاً در سه جا از قصه حضرت یوسف علیه السلام تعبیر خواب «تأویل» نامیده شده و بدیهی است که تعبیر خواب معنی خلاف ظاهر خواب نیست بلکه حقیقتی است خارجی عینی که در خواب بصورت مخصوصی دیده می شود، چنانکه یوسف علیه السلام به خاک افتادن پدر و مادر و برادران را در صورت سجده خورشید و ماه و ستارگان دیده بود و چنانکه ملک مصر قحطی هفت ساله مصر را در شکل هفت گاو لاغر که هفت گاو چاق و فربه را می خوردند و هفت سنبل سبز و هفت سنبل خشک دیده بود و چنانکه مصاحبان زندان یوسف علیه السلام ساقی گری ملک و صلیب را در هیئت فشردن خوشه انگور و سر گرفتن طبق نان و خوردن مرغان از آن نان دیده بودند.

همچنین در قصه موسی و خضر از سوره کهف پس از آن که خضر کشتی را سوراخ می کند و پس از آن پسری را می کشد و پس از آن دیوار کجی را راست می کند و در هر مرحله موسی علیه السلام اعتراض می نماید. خضر به مقام جواب آمده حقیقت و منظور اصلی کارهایی را که به امر خدا انجام داده بود، بیان می کند و آن را تأویل می نامد و معلوم است حقیقت کار و منظور واقعی آن که به صورت کار ظهور کرده و به منزله روح کار است، تأویل نامیده شده نه معنی خلاف ظاهر آن.

و همچنین خدای متعال درباره وزن و کیل می فرماید: «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كُلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»؛ وقتی که کیل می کنید، کیل را ایفاء کنید - مکیال را درست پر کنید - و با ترازوی درست وزن نمائید. این خوب است و از جهت تأویل بهتر می باشد؛ روشن است که مراد از تأویل کیل و وزن وضع اقتصادی خاصی است که در بازار داد و ستد در نقل و انتقال حوائج زندگی به وجود می آید و «تأویل» به این معنی خلاف ظاهر کیل و وزن نیست بلکه حقیقتی خارجی و روحی است که در کالبد کیل و وزن دمیده شده و با درستی و نادرستی آنها در آثار خود توانا و ناتوان می شود.

و همچنین در جای دیگر می فرماید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»؛ پس اگر در چیزی نزاع داشتید آن را به خدا و رسول برگردانید... این خوب است و از جهت تأویل بهتر می باشد. پیدا است که مراد از «تأویل» رد منازعه به خدا و رسول همان پابرجا بودن وحدت جامعه و استوار بودن پیوند روحی در جامعه می باشد و این حقیقتی است خارجی نه معنی خلاف ظاهر رد نزاع.

و همچنین موارد دیگری که لفظ تأویل در قرآن مجید ذکر شده و جمعاً با آنچه گذشت شانزده مورد می باشد، در هیچکدام از آنها نمی شود تأویل را به معنی «مدلول خلاف ظاهر» گرفت بلکه به معنی دیگری است که به لفظ تأویل که در آیه محکم و متشابه وارد شده نیز انطباق دارد و با این حال موجبی برای این که لفظ تأویل را در آیه نامبرده به معنی «مدلول خلاف ظاهر» بگیریم نیست.

است و مخصوصاً از آن جهت که فرموده «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» و نفرموده «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَهُ» (شاید آن را تعقل کنید) زیرا علم بتأویل چنانکه آیه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» حکم می کند اختصاص به خدا دارد و نیز به همین جهت وقتی که در آیه اهل انحراف را به واسطه پیروی متشابهات نکوهش می کند می فرماید با این پیروی فتنه می خواهند و تأویل آن را می جویند و نفرموده می یابند. پس تأویل قرآن حقیقت یا حقائقی است که در ام الکتاب پیش خداست و از مختصات غیب می باشد.

و باز در جای دیگر نزدیک به همین مضمون می فرماید: «فَلَا أُفْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ * إِنَّهُ لَفُرْقَانٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ»؛ پس سوگند به موقعهای ستارگان و به درستی که این سوگندی است که اگر بدانید بزرگ است، این قرآنی است محترم در کتابی که محفوظ و پنهان است. (ام الكتاب) کتابی است که جز پاک شدگان آن را مس نمی کنند، تنزیل (فروفرستاده شده) است از پیش خدای جهانیان. چنانکه پیداست آیات کریمه برای قرآن دو مقام اثبات می کند. مقام کتاب مکنون که از مسّ مس کننده ای مصون است و مقام تنزیل که برای مردم قابل فهم می باشد.

منابع:

پژوهشی در تاریخ قرآن کریم تألیف دکتر سید محمدباقر حجتی؛

درسنامه علوم قرآنی، حسین جوان آراسته

فرهنگ‌نامه علوم قرآن، دفتر تبلیغات اسلامی، ج ۱ ص ۸۲۶.

شناخت‌نامه قرآن بر پایه قرآن و حدیث، محمد محمدی ری‌شهری.